

چرا دولت‌ها اقدام به تنظیم بودجه می‌کنند؟

در جوامع مختلف، دولت‌ها درآمدهای خود را از منابع گوناگون کسب می‌کنند. میزان درآمدهای حاصل از این منابع در شرایط مختلف، متفاوت است. در مقابل، اداره‌ی جامعه نیز هزینه‌هایی به همراه دارد که میزان این هزینه‌ها هم در شرایط مختلف متفاوت است. از عوامل اصلی تعیین‌کننده‌ی هزینه‌های دولت، میزان درآمد آن است. دولت‌ها با توجه به منابع درآمد و هزینه‌ها به برنامه‌ای نیاز دارند که با پیش‌بینی درآمدها و هزینه‌های موجود، انجام امور کشور را ممکن سازد. هماهنگ کردن درآمدها و هزینه‌های عمومی به وسیله‌ی بودجه انجام می‌گیرد.

تعریف بودجه

بودجه سندی است که در آن از یک طرف، مخارج عمومی به طور دقیق تعیین و طبقه‌بندی شده‌اند و از طرف دیگر، درآمدهای عمومی که برای تأمین این مخارج باید وصول شوند، مشخص شده است. بودجه را می‌توان چنین تعریف کرد:

«بودجه سندی است شامل پیش‌بینی درآمدها و هزینه‌های عمومی طی یک‌سال که با قدرت اجرایی مشخص و عملیات معین در جهت رسیدن به اهداف تعیین شده تنظیم می‌شود.» بودجه در حقیقت مهم‌ترین و اساسی‌ترین سند در دستگاه مالی و اداری کشور است. این سند دربردارنده‌ی درآمدها و هزینه‌های یک سازمان، وزارت‌خانه یا کل کشور است که برای یک دوره‌ی مشخص (معمولاً یک سال) پیش‌بینی شده و به تصویب مجلس

مقننه رسیده است؛ بدین ترتیب، برخلاف سایر صورت حساب‌ها که از دفاتر و اسناد استخراج می‌شود و به مخارج هزینه شده یا درآمدهای وصول شده مربوط می‌شود، بودجه یک سند پیش‌بینی و یک برنامه‌ی کار برای آینده است. ارقام بودجه به طور تخمینی تعیین می‌شوند و پس از گذشت یک سال، تفاوت ارقام پیش‌بینی شده با مخارج واقعی برآورد می‌شود و درآمدهای واقعی وصول شده مشخص می‌شوند.

اهمیت بودجه‌ی کل کشور

اهمیت بودجه‌ی ملی و نقش آن در سازمان مالی و

اداری کشور بسیار قابل توجه است. بعضی از کارکردهای بودجه عبارت‌اند از:

الف - ارزیابی اهداف: اهداف دستگاه اداری یک کشور به وسیله‌ی بودجه ارزیابی می‌شود. با توجه به این که دستگاه‌های مالی درآمد محدودی دارند و هدف‌های متعددی برای مصرف این درآمدها وجود دارد، بودجه می‌تواند بیانگر ارزش نسبی اهداف تعیین شده باشد؛ برای مثال، برخی اهداف دولت عبارت‌اند از: تأمین دفاع ملی، حفظ امنیت داخلی، تأمین عدالت اجتماعی، توسعه‌ی فرهنگ عمومی و ...

بدین ترتیب، سهم هر هدف در کل بودجه، نشان‌دهنده‌ی اهمیت آن از دید دولت است. اگر دولت برای هدف خاصی اهمیت بیش‌تری قائل باشد، طبعاً سهم این هدف را در بودجه افزایش خواهد داد. پس با بررسی سهم اهداف مختلف در بودجه می‌توانیم اهمیت این اهداف را از دید دولت بررسی و ارزیابی کنیم.

ب - هماهنگ ساختن نظریات: هدف دیگر از تنظیم بودجه، هماهنگ کردن نظرها و تصمیمات متصدیان امور در مورد برنامه‌ی اداره‌ی کشور است؛ زیرا طبیعتاً در مورد بهترین ترتیب مصرف کردن وجوه عمومی برای تحقق بخشیدن به اهداف، نظرهای متفاوتی وجود دارد؛ مثلاً ممکن است عده‌ای معتقد باشند که طرز مصرف صحیح وجوه عمومی این است که پنج درصد آن به فرهنگ اختصاص یابد و بعضی دیگر ممکن است این رقم را ناکافی بدانند.

هم‌چنین، ممکن است بعضی ساختن سد و بندر را بر کشاورزی و توسعه‌ی صنایع مقدم بدانند و بعضی خلاف این نظر را داشته باشند. به توافق رسیدن در این امور به وسیله‌ی بودجه و بحث درباره‌ی آن، در مجلس انجام می‌شود. البته زمانی که لایحه‌ی بودجه به تصویب می‌رسد و صورت قانونی پیدا می‌کند، حتی کسانی هم که با طرز تقسیم وجوه عمومی پیش‌بینی شده در آن موافق نیستند، خود را به پیروی از اصول ذکر شده در بودجه و اجرای آن مکلف می‌دانند.

پ — کسب مجوز قانونی برای دولت: با تصویب بودجه از سوی مجلس، به دولت اجازه داده می‌شود که از راه‌های پیش‌بینی شده در بودجه، درآمدهایی را وصول کند و هزینه‌هایی را بپردازد. این امر از نظر سیاسی اهمیت زیادی دارد؛ زیرا هرگاه مجلس با یکی از پیشنهاد‌های دولت موافق نباشد، بهترین و مؤثرترین وسیله برای جلوگیری از اجرای برنامه‌ی پیشنهادی، تصویب نکردن بودجه‌ی آن است؛ در این صورت، دولت از مجوز قانونی برای انجام کار پیشنهاد شده محروم می‌شود.

ت — ارتباط فعالیت‌های دولتی و غیردولتی: به طور کلی، نظام اقتصادی جامعه را می‌توان به دو قسمت دولتی و غیردولتی تقسیم کرد. ارتباط و تناسب این دو بخش با یکدیگر در وضعیت اقتصادی کشور اهمیت فراوانی دارد. این امر که دولت با اخذ مالیات، چه میزان از درآمدهای افراد و مؤسسات را می‌تواند به خود اختصاص دهد یا میزان هزینه‌های عمومی چه قدر باید باشد، در وضعیت اقتصادی کشور و سرعت ترقی و تکامل آن تأثیر بسزایی دارد.

برای مثال، اگر شرکتی ۵۰ درصد از سود حاصل را به عنوان مالیات بپردازد، مجبور است از بعضی طرح‌های توسعه‌ی خود صرف نظر کند؛ بنابراین، عملکرد کلی اقتصاد یک جامعه با عملکرد بخش دولتی آن ارتباطی نزدیک دارد. با روشن شدن میزان درآمدها و محدوده‌ی هزینه‌های دولت — که به وسیله‌ی بودجه انجام می‌پذیرد — این ارتباط روشن تر می‌شود.

بودجه از آغاز تا انجام

بودجه از زمان تهیه تا اجرا، مراحل چهارگانه‌ی زیر را

طی می‌کند:

۱- **تنظیم و پیشنهاد بودجه:** در کلیه‌ی کشورها قوه‌ی مجریه مسئول تهیه و پیشنهاد بودجه است.

در جمهوری اسلامی ایران نیز به موجب اصل پنجاه و دوم قانون اساسی، بودجه‌ی سالیانه‌ی کل کشور توسط دولت تهیه شده و برای رسیدگی و تصویب به مجلس شورای اسلامی تسلیم می‌شود.

متن پیشنهادی بودجه را که توسط سازمان مسئول امور بودجه^۱ تدوین و پس از تصویب هیئت دولت به مجلس تقدیم می‌شود، «لایحه‌ی بودجه» می‌نامند. لایحه‌ی بودجه شامل یک ماده‌ی واحد و چندین تبصره است. ماده‌ی واحد رقم کل درآمدها و هزینه‌های یک سال را مشخص می‌کند و تبصره‌ها در بردارنده‌ی ضوابط و مقررات خاص مربوط به چگونگی کسب درآمد و صرف هزینه‌های پیش‌بینی شده در بودجه‌اند.

۲- **تصویب بودجه:** امروزه در بیش‌تر کشورها مجلس نمایندگان وظیفه‌ی تصویب بودجه را به عهده دارد. در جمهوری اسلامی ایران نیز طبق اصل پنجاه و دوم قانون اساسی، تصویب بودجه‌ی سالیانه‌ی کشور از وظایف مجلس شورای اسلامی است. طبق قانون، دولت موظف است لایحه‌ی بودجه‌ی سال بعد را تا آذرماه هر سال به مجلس تقدیم کند. لایحه‌ی بودجه ابتدا در کمیسیون بودجه‌ی مجلس مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس در جلسه‌ی علنی مجلس مطرح می‌شود. مجلس نیز طبق قانون، باید لایحه‌ی بودجه‌ی سال بعد را قبل از پایان سال تصویب کند.

۳- **اجرای بودجه:** پس از به تصویب رسیدن لایحه‌ی بودجه در مجلس شورای

۱- سابقاً سازمان برنامه و بودجه متولی این کار بود. بعدها عنوان آن به سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی تغییر

یافت و اینک همان سازمان با عنوان معاونت برنامه‌ریزی و راهبردی ریاست جمهوری فعالیت می‌کند.

اسلامی، این لایحه به قانون بودجه تبدیل می‌شود که در تمامی دستگاه‌های دولتی لازم الاجراست. عملکرد مالی یک سال بخش دولتی در محدوده‌ی بودجه‌ی مصوب انجام می‌پذیرد. گفتنی است که در قانون بودجه علاوه بر ماده واحده و تبصره‌ها، بودجه‌ی هر دستگاه نیز به تفکیک و به ریز مواد وجود دارد. در صورت تصویب مجلس، اعتبارات هر یک از سازمان‌ها و دستگاه‌های دولتی در محدوده‌ی بودجه‌ی مصوب تخصیص می‌یابد.

۴- نظارت بر اجرای بودجه: اگر چه بودجه یکی از اهرم‌های قوی هدایت اقتصاد جامعه است اما تصویب آن به تنهایی کفایت نمی‌کند و مجلس شورای اسلامی که تصویب کننده‌ی بودجه است، باید بر اجرای آن نیز نظارت داشته باشد؛ در غیر این صورت، تصویب بودجه اهمیت خود را از دست می‌دهد؛ از این رو، در تمام کشورها حق نظارت بر اجرای بودجه برای مجلس نمایندگان شناخته شده است. معمولاً انجام این وظیفه به عهده‌ی دیوان محاسبات است که اعضای آن را مجلس نمایندگان انتخاب می‌کند. در جمهوری اسلامی ایران به موجب اصل پنجاه و چهارم، و پنجاه و پنجم قانون اساسی، دیوان محاسبات مستقیماً زیر نظر مجلس شورای اسلامی است.

این دیوان وظیفه دارد که به کلیه‌ی حساب‌های وزارت خانه‌ها، مؤسسات، شرکت‌های دولتی و سایر دستگاه‌هایی که به نحوی از بودجه‌ی کل کشور استفاده می‌کنند، رسیدگی کرده تا هیچ هزینه‌ای از محل اعتبارات مصوب تجاوز نکند و هر وجهی در محل خود به مصرف برسد.

خزانه

یکی از مهم‌ترین دستگاه‌های مالی که در اجرای بودجه نقشی اساسی بر عهده دارد، خزانه است. کلیه‌ی ادارات و دستگاه‌های وصول درآمد، درآمدهای خود را به خزانه‌ی مرکزی تحویل می‌دهند و ادارات پرداخت کننده، وجوه لازم برای پرداخت حواله‌ها را از این مرکز دریافت می‌کنند.

فعالیت ۳-۵

بودجه‌ی خانوادگی خود را برای یک ماه تنظیم کنید.

درآمدهای دولت

۱- مالیات‌ها

در طول تاریخ، مالیات همواره یکی از منابع درآمد دولت‌ها بوده و امروزه نیز در اکثر کشورهای جهان یکی از ابزارهای مؤثر کسب درآمد برای دولت‌هاست. تغییر و تکامل شکل مالیات به وضع درآمد و سطح زندگی افراد جامعه بستگی دارد؛ به عبارت دیگر، مشخصات مالیات در هر کشور تابع شرایط اجتماعی و اقتصادی آن کشور است. امروزه در اکثر کشورها قانون مالیات به وسیله‌ی مجلس نمایندگان وضع می‌شود و در صورتی که عدالت مالیاتی مورد توجه قرار گیرد، مالیات یکی از ابزارهای مؤثر در رفع نابرابری‌های اقتصادی - اجتماعی است.

تعریف مالیات: مالیات قسمتی از دارایی یا درآمد افراد است که توسط دولت و به موجب قانون از افراد جامعه دریافت می‌شود تا وسیله‌ی پرداخت هزینه‌های عمومی باشد یا در جهت اعمال سیاست‌های مالی کشور قرار گیرد.^۱

۲- بهای خدمات

یکی دیگر از منابع درآمد دولت، بهای بعضی از خدماتی است که به مردم ارائه می‌دهد؛ مانند: خدمات پستی، آب، برق، گاز و تلفن.

۳- سود حاصل از برخی سرمایه‌گذاری‌های دولتی

یکی دیگر از منابع درآمد دولت، سود حاصل از سرمایه‌گذاری‌های مولد دولتی است. سرمایه‌گذاری‌های دولتی شامل سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، زیربنایی و اجتماعی می‌شود.

۱- آن دسته از خط‌مشی‌های دولت که با مالیات گرفتن تحقق می‌یابد، به «سیاست‌های مالی» معروف است؛ به عبارت دیگر، سیاست مالی به بررسی آثار مالیات بر سایر متغیرهای کلان اقتصادی، هم‌چون سطح تولید، اشتغال، درآمد و قیمت‌ها می‌پردازد.

سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و اجتماعی به منظور تحکیم بنیان اقتصادی جامعه صورت می‌پذیرد و به صرف هزینه‌های هنگفت نیاز دارد و سودآور نیست اما سرمایه‌گذاری‌های مولد در مواردی سودآور است و در این صورت، یکی از منابع تأمین درآمد دولت به شمار می‌رود.

فعالیت ۶-۳

منابع درآمد دولت در کشورمان را فهرست کنید.

۴- استقراض

اگر سایر منابع درآمد، تکافوی هزینه‌های دولت را نکنند، دولت می‌تواند برای جبران کسری بودجه‌ی خود از داخل مملکت یا از خارج استقراض کند.

۵- نشر اسکناس

در صورتی که درآمد حاصل از سایر منابع و استقراض تکافوی هزینه‌های دولت را نکند، بنابه درخواست دولت، بانک مرکزی مبادرت به انتشار اسکناس جدید می‌کند که تأمین‌کننده‌ی بخشی از هزینه‌های دولت است. بدیهی است چنان‌چه اقتصاد در اشتغال کامل باشد و انتشار پول جدید با ارائه‌ی کالای جدید همراه نباشد (چون قدرت خریدی به جامعه وارد شده است که در مقابل آن کالایی وجود ندارد) تورم به همراه خواهد داشت اما اگر اقتصاد در حال رکود باشد و اشتغال کامل وجود نداشته باشد، نشر اسکناس می‌تواند باعث رونق اقتصادی شود.

هدف از گرفتن مالیات

هدف دولت‌ها از اخذ مالیات چیست؟ دولت‌ها معمولاً با

سه هدف مبادرت به اخذ مالیات می‌کنند:

۱- مالیات برای دولت یک منبع درآمد محسوب می‌شود.

۲- مالیات گامی در جهت رفع نابرابری‌های اقتصادی-اجتماعی و توزیع عادلانه‌تر

درآمدهاست.

۳- مالیات ابزاری برای سیاست‌گذاری‌های اقتصادی است.

طبقه‌بندی مالیات‌ها

براساس یک طبقه‌بندی، مالیات‌ها به دو نوع مستقیم و

غیرمستقیم، تقسیم می‌شوند.

۱- مالیات مستقیم: مالیاتی است که به‌طور مستقیم از اشخاص حقیقی یا حقوقی

دریافت می‌شود. مالیات بر حقوق، مالیات بر ثروت و مالیات بر ارث همه از نوع مالیات مستقیم‌اند. ممکن است دولت مالیات خاصی برای صاحبان درآمد یا دارایی تعیین کند که «مالیات مستقیم» تلقی می‌شود. در این نوع مالیات، دولت می‌تواند افراد پردرآمد و کم‌درآمد یا افراد ثروتمند و افراد فقیر را از هم جدا کند و فقط از گروه خاصی مالیات بگیرد.

۲- مالیات غیرمستقیم: مالیاتی است که دولت بر مصرف بعضی کالاها تعیین

می‌کند. در این نوع مالیات، شخصی که قرار است مالیات بدهد، دیگر مورد توجه نیست بلکه هر کس کالای موردنظر را مصرف کند، خواه فقیر، خواه ثروتمند، خواه پردرآمد و خواه کم‌درآمد، مشمول این مالیات می‌شود. از سوی دیگر، دولت به‌صورت مستقیم از فرد مالیات نمی‌گیرد بلکه آن‌ها هر زمان که بخواهند کالای موردنظر را بخرند، مبلغ مالیات تعیین شده را به فروشنده‌ی کالا تحویل می‌دهند تا او به دولت بپردازد.

برای مثال، دولت برای مصرف کالایی مثل سیگار مالیات تعیین می‌کند. هر کس با هر میزان از درآمد و ثروت، اگر بخواهد سیگار بخرد باید مالیاتش را هم بدهد. فرض کنیم شرکت دخانیات یک بسته سیگار را ۵۰۰۰ ریال می‌فروشد؛ در واقع، ۴۰۰۰ ریال از این پول به حساب آن شرکت است و ۱۰۰۰ ریال بقیه، همان مالیات غیرمستقیم است که شرکت دخانیات از مصرف‌کنندگان دریافت می‌کند تا به دولت تحویل بدهد؛ همان‌طور که می‌بینید، مالیات غیرمستقیم ربطی به درآمد یا ثروت ندارد و هر کس متناسب با میزان مصرف کالای مشمول مالیات، مالیات می‌پردازد.

انواع نرخ‌های مالیاتی

به طور کلی، دو نوع نرخ مالیاتی وجود دارد:

۱- نرخ ثابت مالیات: در این نوع مالیات، میزان مالیات پرداختی افراد متناسب با تغییر در میزان درآمد یا دارایی آن‌ها کم و زیاد می‌شود؛ به عبارت دیگر، نرخ مالیات در مقادیر مختلف درآمد و دارایی ثابت است و تغییری نمی‌کند؛ برای مثال، اگر نرخ ثابت مالیات ۱۰ درصد باشد، فردی با درآمد ماهیانه‌ی ۱۰۰ هزار ریال، ۱۰ هزار ریال مالیات می‌پردازد و دیگری با درآمد ماهیانه‌ی ۱ میلیون ریال، ۱۰۰ هزار ریال خواهد پرداخت.

همان‌طور که می‌بینید، این نوع نرخ مالیاتی در وضع نسبی افراد در قبل و بعد از پرداخت مالیات تغییری به وجود نمی‌آورد؛ در حالی که یکی از هدف‌های اجتماعی اخذ مالیات، تعدیل وضعیت نسبی افراد جامعه است و این نوع مالیات چنین هدفی را تحقق نمی‌بخشد.

۲- نرخ تصاعدی مالیات: در این نظام مالیاتی، نرخ مالیات با افزایش درآمد یا دارایی، زیاد و به عکس با کاهش درآمد یا دارایی، کم می‌شود؛ به عبارت دیگر، افراد با درآمدهای بیش‌تر با نرخ بیش‌تر و افراد با درآمدهای پایین‌تر با نرخ کم‌تری مالیات می‌پردازند. نرخ تصاعدی مالیات در تعدیل درآمد و ثروت افراد جامعه مؤثر است. نرخ تصاعدی ممکن است به دو صورت اعمال شود: (الف) نرخ تصاعدی کلی و (ب) نرخ تصاعدی طبقه‌ای.

الف - نرخ تصاعدی کلی: در نرخ تصاعدی کلی، تمامی درآمد شخص مشمول نرخ جدید مالیاتی می‌شود.

مثال: جدول مالیاتی زیر مفروض است. مالیات پرداختی توسط دو نفر را که اولی ماهیانه ۵۵۰۰۰ ریال و دومی ۵۶۰۰۰ ریال درآمد دارند، محاسبه کنید.

درآمدهای تا	۲۰۰۰۰ ریال	با نرخ	۵ درصد
درآمدهای تا	۴۰۰۰۰ ریال	با نرخ	۸ درصد
درآمدهای تا	۵۵۰۰۰ ریال	با نرخ	۱۰ درصد
درآمدهای تا و بیش‌تر	۷۰۰۰۰ ریال	با نرخ	۱۲ درصد

پاسخ:

بر اساس نرخ تصاعدی کلی، میزان مالیات قابل پرداخت توسط فرد اول عبارت خواهد

بود از:

$$۵۵۰۰۰ \times \frac{۱۰}{۱۰۰} = \frac{۵۵۰۰۰ \times ۱۰}{۱۰۰} = ۵۵۰۰ \text{ ریال}$$

و مالیات قابل پرداخت توسط فرد دوم بر این اساس عبارت است از:

$$۵۶۰۰۰ \times \frac{۱۲}{۱۰۰} = ۶۷۲۰ \text{ ریال}$$

همان طور که می‌بینید، چون درآمد شخص اول درست در مرز ۵۵۰۰۰ ریال است، تمام درآمدش مشمول نرخ ۱۰ درصد مالیات می‌شود ولی چون درآمد شخص دوم ۱۰۰۰ ریال از ۵۵۰۰۰ ریال بیش‌تر است، تمام درآمد او مشمول مالیات با نرخ ۱۲ درصد می‌شود. ب — نرخ تصاعدی طبقه‌ای: در محاسبه‌ی مالیات بر اساس نرخ تصاعدی طبقه‌ای، برعکس تصاعد کلی با جزئی افزایش یا کاهش درآمد، مالیات به شدت تغییر نمی‌کند.

مثال: جدول فرضی نرخ‌های مالیاتی به قرار زیر است. مالیات قابل پرداخت شخصی را که ماهیانه ۴۲۰,۰۰۰ ریال درآمد دارد، محاسبه کنید.

درآمدهای تا ۱۰۰,۰۰۰ ریال در ماه از پرداخت مالیات معاف‌اند.

درآمدهای تا ۲۰۰,۰۰۰ ریال در ماه با نرخ ۲ درصد نسبت به مازاد ۱۰۰,۰۰۰ ریال

درآمدهای تا ۴۰۰,۰۰۰ ریال در ماه با نرخ ۴ درصد نسبت به مازاد ۲۰۰,۰۰۰ ریال

درآمدهای بالاتر از ۴۰۰,۰۰۰ ریال در ماه با نرخ ۶ درصد نسبت به مازاد ۴۰۰,۰۰۰ ریال

درآمدی که مشمول نرخ ۲ درصد می‌شود. ریال $۱۰۰,۰۰۰ = ۲۰۰,۰۰۰ - ۱۰۰,۰۰۰$

مالیاتی که بر درآمد بیش از ۱۰۰,۰۰۰ ریال تا ۲۰۰,۰۰۰ ریال تعلق می‌گیرد.

$$۱۰۰,۰۰۰ \times \frac{۲}{۱۰۰} = ۲۰۰۰$$

درآمدی که مشمول نرخ ۴ درصد می‌شود. $۲۰۰,۰۰۰ = ۴۰۰,۰۰۰ - ۲۰۰,۰۰۰$

مالیاتی که بردرآمد بیش از ۲۰۰,۰۰۰ ریال تا ۴۰۰,۰۰۰ ریال تعلق می‌گیرد.

$$۲۰۰,۰۰۰ \times \frac{۴}{۱۰۰} = ۸۰۰۰ \text{ ریال}$$

درآمدی که مشمول نرخ ۶ درصد می‌شود. $۴۲۰,۰۰۰ - ۴۰۰,۰۰۰ = ۲۰,۰۰۰$.
مالیاتی که بردرآمد بالاتر از ۴۰۰,۰۰۰ ریال تعلق می‌گیرد.

$$۲۰,۰۰۰ \times \frac{۶}{۱۰۰} = ۱۲۰۰ \text{ ریال}$$

مالیات قابل پرداخت این شخص

$$۲۰۰۰ + ۸۰۰۰ + ۱۲۰۰ = ۱۱۲۰۰$$

انواع مالیات

الف - مالیات بردرآمد: این مالیات به انواع درآمدها تعلق می‌گیرد؛ مثل مالیات بر حقوق، مالیات بردرآمد مشاغل، مالیات بردرآمد کشاورزی و مالیات بردرآمد املاک.

ب - مالیات بردارایی: این مالیات می‌تواند به انواع دارایی - اعم از منقول و غیرمنقول - هم چون خانه، زمین، اتومبیل و... تعلق گیرد.

پ - مالیات بر نقل و انتقالات دارایی: این نوع مالیات، هنگام انجام معاملات وصول می‌شود. هم چنین، بر نقل و انتقال دارایی افراد (پس از مرگ آنها) به وراثت تعلق می‌گیرد که در این صورت، «مالیات بر ارث» نامیده می‌شود.

ت - حقوق و عوارض گمرکی: این نوع مالیات به کالاهای صادر یا وارد شده تعلق می‌گیرد و در واقع، مالیات بر تجارت خارجی است که علاوه بر ایجاد یک منبع درآمد بر دولت، می‌تواند یکی از ابزارهای سیاست‌گذاری تجاری برای کنترل صادرات و کاهش واردات نیز باشد.

ث - عوارض شهرداری: اگر چه عوارض شهرداری مالیات تلقی می‌شود اما در واقع، قسمتی از بهای خدماتی است که دولت برای مردم انجام می‌دهد. شهرداری در

مقابل خدماتی که ارائه می‌دهد - مانند نظافت شهر، آسفالت کردن خیابان‌ها، حفظ زیبایی شهر، ایجاد پارک‌ها و... - وجوهی چون عوارض اتومبیل یا عوارض نوسازی دریافت می‌دارد. این عوارض در حقیقت بخشی از بهای خدمات ارائه شده است.

فعالیت ۷-۳

اگر در میان بستگان شما به تازگی کسی معامله‌ای انجام داده (خانه یا خودرو)، بررسی کنید که چه مقدار مالیات بر نقل و انتقال دارایی پرداخته است.

هزینه‌های دولت

دولت وظایف متعددی برعهده دارد که برای انجام آن‌ها باید هزینه‌هایی صرف کند؛ به این هزینه‌ها، «مخارج عمومی» گفته می‌شود؛ مثلاً، وقتی دولت می‌خواهد کالایی اساسی مثل نان را به قیمت مناسب و ثابت به دست مردم برساند، ناچار است از افزایش قیمت آن جلوگیری کند و لازمه‌ی این اقدام آن است که خود گندم را نیز به قیمت ثابت از کشاورزان بخرد.

از طرفی، چنان‌چه در جامعه تورم وجود داشته باشد، خرید گندم به قیمت ثابت، هر سال قدرت خرید و در نتیجه، انگیزه‌ی کشاورز را برای کشت گندم کاهش می‌دهد؛ در این صورت، هدف دیگر دولت، یعنی کسب استقلال اقتصادی که لازمه‌ی آن خودکفا شدن در تولید کالاهای اساسی و ضروری مردم است، تحقق نخواهد یافت؛ از این رو، دولت ترجیح می‌دهد گندم را به قیمتی از کشاورز بخرد که انگیزه‌ی کشت گندم در او از بین نرود و در مقابل، آرد را به قیمتی بسیار کم‌تر از آن‌چه برای خودش تمام شده است، به نانوا بفروشد تا نان ارزان به دست مردم برسد؛ به این ترتیب، دولت مابه‌التفاوتی را می‌پردازد که به آن «یارانه» می‌گویند و بودجه‌ی آن از طریق مخارج عمومی دولت تأمین می‌شود.

نمونه‌ی دیگری از مخارج دولت‌ها، هزینه‌ای است که صرف گسترش تعلیم و تربیت، توسعه‌ی بهداشت و سلامت می‌شود. دولت‌ها خود را به ساخت مدارس و توسعه‌ی شبکه‌ی بهداشتی ملزم می‌دانند و بدیهی است که پرداخت یارانه و ساختن

مدارس و بیمارستان برای آن‌ها هزینه دربردارد. هم‌چنین، کارمندان و کارکنانی که برای ارائه‌ی خدمات مختلف به مردم، به استخدام دولت درمی‌آیند، در پایان هر ماه حقوق می‌گیرند. هزینه‌های پرداخت حقوق که به «هزینه‌های پرسنلی» معروف است، از اقلام عمده‌ی هزینه‌های دولت به شمار می‌رود. به هر حال، انجام هر یک از وظایف دولت مستلزم صرف هزینه است و هزینه‌های دولتی یا «مخارج عمومی» در واقع هزینه‌ی تأمین کالاها و خدماتی است که دولت برای انجام وظایف خود به آن‌ها نیاز دارد. از دیگر مخارج دولت، کمک به کسانی است که بر اثر بروز حوادث طبیعی مانند سیل و زلزله آسیب می‌بینند.

طبقه‌بندی مخارج دولتی

معمولاً هزینه‌های دولت را به دو دسته‌ی عمده تقسیم

می‌کنند: هزینه‌های جاری و هزینه‌های سرمایه‌ای.

الف — هزینه‌های جاری یا عادی: هزینه‌هایی‌اند که به طور دائم وجود دارند و متناسب با سیاست‌های دولت تغییر می‌یابند. با توجه به رشد جمعیت و افزایش درآمد جامعه در طی زمان، کم‌تر موردی پیش می‌آید که هزینه‌های جاری سیر نزولی داشته باشند. هزینه‌های جاری را می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی کرد:

۱— **هزینه‌های پرسنلی:** این هزینه‌ها شامل حقوق و مزایای کلیه‌ی کارکنان و کارمندان ادارات دولتی و سایر سازمان‌ها و نهادهای کشوری و لشکری است؛ مانند حقوق و مزایای نظامیان، معلمان، قضات و نمایندگان مجلس.

۲— **هزینه‌های اداری:** هزینه‌هایی‌اند که برای چرخش کار جاری ادارات و نهادها صرف می‌شوند؛ مانند هزینه‌های حمل و نقل، اجاره، آب و برق، تلفن و ملزومات اداری مثل کاغذ و قلم.

۳— **پرداخت‌های انتقالی:** هزینه‌هایی‌اند که دولت به منظور تأمین اجتماعی، ایجاد توازن اجتماعی و رفع نابرابری‌ها به صورت بلاعوض صرف می‌کند؛ مانند: حقوق ایام

بیکاری و از کارافتادگی، کمک به کسانی که بر اثر حوادث طبیعی آسیب می‌بینند، پرداخت به روستائیان تحت پوشش طرح شهید رجایی^۱ و یارانه‌ای که دولت، به منظور ثابت نگاه داشتن قیمت‌ها و عرضه‌ی کالاهای اساسی مثل نان، قند، شکر و روغن نباتی، به قیمت ارزان می‌پردازد.

ب- هزینه‌های سرمایه‌ای یا عمرانی: دولت علاوه بر هزینه‌های جاری، هزینه‌های دیگری نیز دارد؛ مانند هزینه‌های ساخت سدها، جاده‌ها، مدارس و بیمارستان‌ها، خرید ماشین‌آلاتی مانند بلدوزر و احداث کارخانه‌هایی چون کارخانه‌ی پتروشیمی و فولادسازی. همان‌گونه که می‌بینید، عمر این گونه تأسیسات بیش از یک سال است.

به آن دسته از هزینه‌های دولتی که صرف احداث بنا یا خرید کالاهایی می‌شود که با بقای اصل آن‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، هزینه‌های سرمایه‌ای دولت می‌گویند.^۲

گاهی هزینه‌های سرمایه‌ای صرف خرید ماشین‌آلات و تجهیزاتی می‌شود که می‌توانند به سرعت مورد استفاده قرار گیرند. گاه نیز سرمایه‌گذاری جدید در امور ساختمان، سدسازی و زمینه‌های دیگری از این قبیل صورت می‌گیرد که عواید آن ممکن است چندین سال بعد نصیب جامعه شود. یکی از ضرورت‌های سرمایه‌گذاری جدید آن است که هر سال بخشی از سرمایه‌های جامعه مستهلک می‌شود؛ مثلاً برای بلدوزری که ۱۰ سال عمر مفید دارد، یعنی به طور متوسط هر سال $\frac{1}{10}$ آن مستهلک می‌شود، هر سال ۱۰ درصد استهلاک در نظر می‌گیرند و در نتیجه، معادل آن را سرمایه‌گذاری می‌کنند.

هزینه‌های سرمایه‌ای را می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی کرد:

۱- سرمایه‌گذاری‌های مولد: این گونه سرمایه‌گذاری‌های دولتی باعث ایجاد و استقرار کارخانه‌ها و صنایعی می‌شود که خدمات و کالاهای نهایی مورد نیاز مردم را تولید

۱- طرحی است که به موجب آن، طبق قانون، ماهیانه مبلغی به صورت غیرنقدی یا نقدی به‌طور بلاعوض به روستائیان بالاتر از ۶۰ سال داده می‌شود.

۲- باید توجه داشت که علاوه بر بخش دولتی، بخش‌های خصوصی و تعاونی نیز مبادرت به سرمایه‌گذاری می‌کنند ولی ما در این فصل فقط به بررسی هزینه‌های عمرانی دولت می‌پردازیم.

می‌کنند؛ مانند کارخانه‌های نساجی، اتومبیل‌سازی و مواد غذایی.



۲- سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی: اگرچه این گونه سرمایه‌گذاری‌ها مستقیماً به تولید کالاها و خدمات نمی‌انجامد اما باعث تقویت بنیه اقتصادی کشور می‌شود و برای به ثمر رسیدن سایر فعالیت‌های اقتصادی بسیار ضروری است. می‌دانیم که اگر آب نباشد، کشاورزی امکان‌پذیر نیست و بدون برق، صنعت معنایی ندارد. هم‌چنین جاده و خطوط آهن مناسب لازم است تا کالاهای تولید شده به سرعت به دست مصرف‌کنندگان برسد؛ بنابراین، هزینه‌های سرمایه‌گذاری زیربنایی که صرف ساخت و احداث جاده‌ها، خطوط راه آهن، شبکه‌های بزرگ آبرسانی، سدسازی، ساخت نیروگاه‌ها و کارهایی از این قبیل می‌شود، لازمی تحقق و بهره‌برداری مطلوب از فعالیت‌های اقتصادی است.



۳- سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی: این سرمایه‌گذاری‌ها نیز هم‌چون سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی مستقیماً به تولید کالا منجر نمی‌شوند بلکه زمینه‌ی لازم را برای تولید سایر کالاها فراهم می‌سازند؛ مانند سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش، آموزش عالی، امور فرهنگی و هنر. می‌دانیم که محور تولید، انسان و تفکر اوست؛ بنابراین، در اهمیت سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی همین بس که زمینه را برای تربیت نیروی انسانی ماهر و متخصص در رشته‌های مختلف فراهم می‌سازد.

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین سرمایه‌گذاری دولت سرمایه‌گذاری اجتماعی است؛ زیرا بدون داشتن نیروهای متخصص و متعهد انجام سایر سرمایه‌گذاری‌ها و کسب استقلال اقتصادی میسر نخواهد بود.

اکثر محققان رشته‌ی اقتصاد توسعه معتقدند که سرمایه‌گذاری در زمینه‌ی آموزش و فرهنگ مستقیماً باعث افزایش تولید جامعه می‌شود؛ بر این اساس، تفاوت فاحش بین کشورهای صنعتی با کشورهای جهان سوم، از نظر پیشرفت اقتصادی، در درجه‌ی اول ناشی از میزان برخورداری کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی از نیروهای متخصص و در درجه‌ی دوم، به دلیل گسترش علم و دانش و فرهنگ در این گونه جوامع است.

۱- بسیاری از دانشمندان اقتصاد معتقدند که باید تمامی هزینه‌های تربیت نیروی انسانی را به عنوان هزینه‌ی سرمایه‌گذاری منظور کنیم - نه فقط هزینه‌های ساخت مدارس و دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها را -.



فعالیت ۸-۳

آثار اقتصادی، هزینه‌های صرف شده در آموزش نیروی انسانی (مثلاً برای یک پزشک) کدام‌اند؟

الف) برای فرد ب) برای جامعه

پرسش

- ۱- به نظر شما، بودجه و صورت حساب چه تفاوتی با هم دارند؟
- ۲- چگونه می‌توان اهداف دولت را به وسیله‌ی بودجه ارزیابی کرد؟
- ۳- چه تفاوتی بین لایحه‌ی بودجه و قانون بودجه وجود دارد؟
- ۴- نظارت بر اجرای بودجه به عهده‌ی کدام ارگان است و چگونه صورت می‌گیرد؟
- ۵- ویژگی‌های مالیات غیرمستقیم را ذکر کنید.
- ۶- در چه شرایطی نشر اسکناس باعث تورم می‌شود؟
- ۷- یارانه چیست و چرا دولت یارانه می‌پردازد؟
- ۸- چرا عده‌ای معتقدند که سرمایه‌گذاری اجتماعی مهم‌ترین سرمایه‌گذاری دولت است؟

چگونه می‌توان میزان توسعه‌یافتگی یک کشور را اندازه گرفت؟

مقدمه

در این کره‌ی خاکی دو گروه از انسان‌ها زندگی می‌کنند؛ دسته‌ی اول گروه کوچکی‌اند که با خیال آسوده و به دور از نگرانی‌های مادی برای هرچه بهتر زندگی کردن خود و فرزندانشان می‌کوشند و گروه دوم، انسان‌هایی‌اند که زندگیشان با فقر و محرومیت همراه است. گروه دوم که اعضای آن درصد قابل توجهی و رو به افزایشی از کل جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند، برای گذران زندگی باید با سختی‌ها و مشکلات فراوان دست و پنجه نرم کنند. گروه اول، تشکیل دهنده‌ی جوامعی‌اند که در اصطلاح به آن‌ها کشورهای «پیشرفته» گفته می‌شود و گروه دوم، کشورهای «عقب‌مانده» را تشکیل می‌دهند.

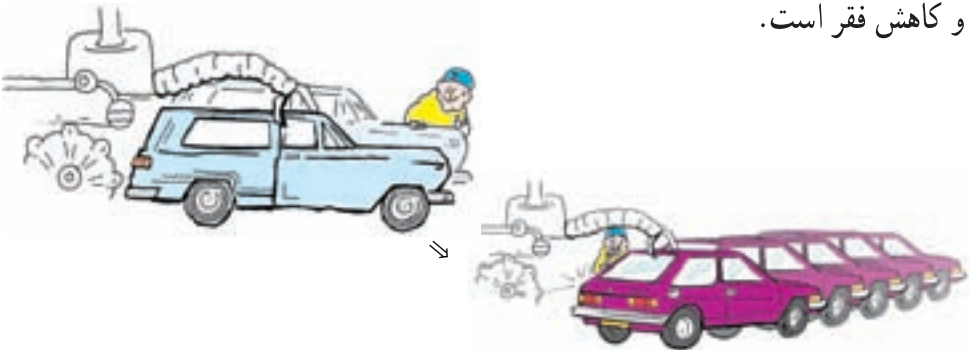
هدف ما از طرح مبحث «توسعه‌ی اقتصادی»، آشنایی با مفهوم توسعه و شناخت معیارهای اندازه‌گیری آن است.

رشد و توسعه

در بررسی تحول جامعه و گسترش ظرفیت‌های تولیدی آن، با دو واژه که رابطه‌ی نزدیکی با هم دارند، روبه‌رو می‌شویم. یکی از این دو واژه، «رشد» و دیگری «توسعه» است. در قدم نخست، باید این واژه‌ها را تعریف کنیم و آن‌ها را از هم بازشناسیم.

«رشد» صرفاً به معنای افزایش تولید است و بنابراین، مفهومی کمی است. اگر در جامعه‌ای میزان تولید در دوره‌ای معین نسبت به دوره‌ی قبل افزایش یابد، می‌گوییم در آن جامعه رشد صورت گرفته است. این افزایش می‌تواند ناشی از افزایش سطح زیرکشت، تأسیس کارخانه‌های جدید، گسترش و توسعه‌ی مراکز تولیدی فعلی و نظایر این‌ها باشد. «توسعه» در کنار افزایش تولید بر تغییرات و تحولات کیفی دیگری نیز دلالت دارد و از این‌رو آن را می‌توان یک مفهوم کمی - کیفی دانست.

هرگاه جامعه‌ای با برخورداری از عوامل تولید بیش‌تر مثل سرمایه‌گذاری بیش‌تر یا به‌کارگیری روش‌های بهتر و فناوری مناسب‌تر، ظرفیت تولیدی خود را افزایش دهد و بدین ترتیب از امکانات و منابع خویش به شکل بهتری استفاده کند، می‌گوییم در مسیر رشد گام برداشته است؛ اما دست‌یابی به توسعه، علاوه بر رشد، مستلزم دست‌یابی به یکسری شاخص‌های دیگر و بهبود وضعیت مردم در مواردی چون بهداشت و سلامت، امید به زندگی، برخورداری از امکانات آموزشی، مشارکت مؤثر در فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی، سطح تحصیلات، دسترسی به آب سالم، کاهش نرخ مرگ و میر نوزادان، بهبود توزیع درآمد و کاهش فقر است.



همان گونه که مشاهده می‌کنید، مفهوم توسعه بر رشد نیز دلالت دارد؛ در واقع، هر رشدی را نمی‌توان توسعه دانست؛ بنابراین، با توجه به آنچه گفتیم، بهبود وضع زندگی مردم و افزایش رفاه جامعه به خاطر افزایش تولید ناشی از افزایش سطح زیر کشت یا افزایش تولید ناشی از بهبود روش‌ها، به کارگیری بذر اصلاح شده، سموم دفع آفات نباتی و فناوری برتر مثالی برای رشد است. دسترسی به آب سالم و بهداشت، افزایش فرصت‌های برخورداری از آموزش و مشارکت‌های سیاسی - اجتماعی، کاهش مرگ و میر نوزادان و افزایش امید به زندگی از موارد توسعه‌یافتگی کشور محسوب می‌شوند. گفتنی است در اغلب موارد، دستیابی به توسعه نیازمند داشتن رشد است.

نکته‌ی قابل توجه دیگر، این است که نتایج حاصل از رشد را می‌توان در کوتاه مدت مشاهده کرد اما نتایج حاصل از توسعه ممکن است در زمان طولانی‌تری حاصل شود و در کوتاه مدت مشهود نباشد؛ به همین جهت، گفته می‌شود که توسعه فرایندی بلندمدت است.

فعالیت ۱-۴

هریک از شما در منطقه‌ی خود، مواردی را که بیانگر رشد و مواردی را که بیانگر توسعه است، فهرست کنید. آن‌گاه فهرست خود را با فهرست‌های هم‌کلاسی‌هایتان مقایسه کنید.

اندازه‌گیری رشد و توسعه

اقتصاددانان معمولاً دو شاخص رشد و توسعه‌ی جوامع را با معیارهای کمی اندازه‌گیری می‌کنند؛ زیرا بدین ترتیب می‌توانند اول این که، اثر سیاست‌های مختلف را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند و دوم این که، تغییر و تحولات را در جوامع مختلف با هم مقایسه کنند؛ بنابراین، برای اندازه‌گیری این دو شاخص باید معیار مناسبی در دست داشته باشند.

همان‌طور که گفتیم، رشد به معنای افزایش تولید است؛ پس، بهترین معیار برای سنجش آن شاخص‌های تولید کل جامعه مثل درآمد سرانه یا تولید ناخالص داخلی (به قیمت‌های ثابت) و میزان رشد آن‌هاست. اگر درآمد سرانه را در حکم معیار سنجش رشد در نظر بگیریم، امکان مقایسه‌ی جوامع مختلف با تعداد جمعیت متفاوت فراهم می‌شود. هم‌چنین می‌توانیم وضعیت یک کشور را در سال‌های مختلف مقایسه کنیم.^۱

برای مقایسه‌ی وضعیت جوامع مختلف با یکدیگر باید درآمد سرانه‌ی کشورهای مختلف را برحسب واحد پول یکسانی محاسبه کنیم. درآمد سرانه‌ی تمامی کشورهای جهان برحسب دلار امریکا اعلام می‌شود.

بدین ترتیب، نخست درآمد سرانه‌ی یک کشور را برحسب پول داخلی آن محاسبه می‌کنند. سپس، با توجه به نرخ دلار در آن کشور، درآمد سرانه برحسب دلار اعلام می‌شود؛ بنابراین، امکان مقایسه‌ی سطح درآمد سرانه که معیاری برای اندازه‌گیری رفاه مادی در جوامع مختلف است، فراهم می‌آید.

گفتیم که توسعه علاوه بر افزایش تولید کمی، تغییرات کیفی را نیز در نظر می‌گیرد؛ بنابراین، برای تعیین آن استفاده از شاخص درآمد سرانه به تنهایی نادرست به نظر می‌رسد؛ به همین دلیل، در کنار درآمد سرانه از معیارهای تکمیلی دیگری نیز استفاده می‌شود؛ برای مثال، شاخصی به نام «شاخص توسعه‌ی انسانی» (H.D.I)^۲ وجود دارد که ترکیبی از چند شاخص، مثل تولید ناخالص ملی، نرخ بی‌سوادی بزرگسالان، امید به زندگی و میزان ثبت نام واجدین شرایط تحصیل در مدارس است. با محاسبه‌ی این شاخص ملاحظه می‌شود که چه‌بسا کشورهای با درآمد سرانه‌ی مشابه، H.D.I متفاوتی داشته باشند. بدیهی است چون مردم جوامع توسعه یافته‌تر به امکانات بهداشتی، غذایی و آموزشی بیشتری دسترسی دارند، نرخ مرگ و میر نوزادان در این گونه جوامع کم‌تر، امید به زندگی بیش‌تر و نرخ بی‌سوادی کم‌تر

۱- زیرا در طول زمان معمولاً جمعیت کشور افزایش می‌یابد و اگر به جای «درآمد سرانه» از «درآمد ملی» استفاده کنیم، افزایش جمعیت نادیده گرفته می‌شود.

۲- Human Development Index

است. با مقایسه‌ی وضعیت این سه شاخص توسعه در کشور توسعه یافته‌ای نظیر ژاپن و یک کشور توسعه نیافته مثل موزامبیک، سودمندی این معیارها را بهتر می‌توان درک کرد.

جدول ۴

شاخص‌ها	نرخ مرگ و میر نوزادان (در هر هزار تولد)	امید به زندگی (سال)	نرخ بی‌سوادی بزرگسالان (به درصد)	تولید ناخالص داخلی سرانه (به دلار)	کشورها
	۲/۸	۸۲	کم‌تر از ۱	۳۸۳۲۰	ژاپن
	۱۰۹/۹	۴۰/۹	۵۲/۲	۳۰۲	موزامبیک

Source : The world Factbook 2008

همان‌گونه که در جدول مشاهده می‌کنید، سطح پایین توسعه در کشور موزامبیک با سطح پایین رشد در این کشور هماهنگی دارد. در این جدول به‌جای درآمد سرانه، رقم تولید ناخالص داخلی سرانه در کشور ذکر شده است، اما با این وجود، نتیجه همان است. هماهنگی سطح توسعه و سطح رشد در مورد بیش‌تر جوامع امروزی صادق است. به همین سبب، با قدری مسامحه می‌توان از درآمد سرانه به‌عنوان معیاری برای سنجش توسعه نیز استفاده کرد. در این میان، دو گروه از کشورها استثنا محسوب می‌شوند:

۱- تعداد معدودی از کشورهای در حال توسعه که با داشتن یک ماده‌ی گران‌بهای معدنی (نظیر نفت) و صادرات مقادیر زیادی از آن امکان دستیابی به درآمد سرانه‌ی بالا را دارند (در کشور قطر با جمعیتی در حدود ۹۱۰ هزار نفر، تولید ناخالص داخلی سرانه‌ی سالیانه حدود ۳۴۰۰۰ دلار است).

۲- تعدادی از کشورهای در حال توسعه که با پیش‌بینی و اجرای برنامه‌های بلندمدت توانسته‌اند در وضعیت شاخص‌های توسعه‌ی خود بهبود نسبی ایجاد کنند. چین از جمله‌ی این کشورهاست که با وجود درآمد سرانه‌ی نسبتاً پایین، از نظر بسیاری از شاخص‌های توسعه وضعیت نسبتاً مطلوبی دارد (نرخ مرگ و میر نوزادان در چین ۲۲ در هزار، امید به زندگی ۷۳ سال و نرخ بی‌سوادی بزرگسالان ۵ درصد است؛ در حالی که تولید ناخالص

داخلی سرانه در این کشور، فقط در حدود ۱۹۰۰ دلار در سال است).

فعالیت ۲-۴

موارد زیر را در میان خویشاوندان خود بررسی کنید.
الف) متوسط سطح تحصیلات ب) متوسط طول عمر

فاصله‌ی توسعه نیافتگی

امروزه، یکی از معیارهای بسیار رایج برای طبقه‌بندی کشورهای مختلف دنیا، طبقه‌بندی براساس سطح توسعه یافتگی است. براساس این معیار، کشورهای دنیا به دو گروه کلی کشورهای «توسعه یافته» و کشورهای «در حال توسعه» تقسیم می‌شوند. حدود $\frac{1}{5}$ جمعیت ۶/۵ میلیارد نفری کره‌ی زمین در کشورهای توسعه یافته و $\frac{4}{5}$ دیگر این جمعیت در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند. درآمد سرانه از جمله شاخص‌های مهم و تعیین‌کننده است که براساس آن کشورها به دو دسته‌ی توسعه یافته و در حال توسعه طبقه‌بندی می‌شوند. همان‌گونه که قبلاً گفتیم، اگرچه درآمد سرانه تنها شاخص توسعه یافتگی نیست و حتی معمولاً به‌عنوان شاخص «رشد یافتگی» و نه «توسعه یافتگی» به کار گرفته می‌شود اما به دلیل همبستگی بسیار بالایی که با دیگر شاخص‌های توسعه دارد، برای آسان‌تر شدن مقایسه، می‌توان از آن استفاده کرد. تفاوت موجود بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه از نظر وضعیت معیشتی، با نگاهی به درآمدهای سرانه این گونه آشکار می‌شود؛ درآمد سرانه‌ی سالیانه در بیش از ۵۰ کشور در حال توسعه‌ی فقیر کم‌تر از ۱۲۰۰ دلار است؛ درحالی‌که هیچ‌یک از ۲۰ کشور توسعه یافته‌ی دنیا درآمد سرانه‌ی سالیانه‌ی کم‌تر از ۲۵۰۰۰ دلار در سال ندارند. برای مثال، در سال ۲۰۰۷ تولید ناخالص داخلی سرانه در کشور سوئیس بیش از ۵۱۰۰۰ دلار و در کنیا حدود ۴۷۳ دلار بوده است.

این تفاوت و شکاف عمیق بین کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته به هیچ وجه به سطح درآمد سرانه محدود نمی شود و تقریباً در تمامی شاخص های توسعه (البته با درجات متفاوت) وجود دارد.

بعضی از این شاخص ها را در جدول زیر مشاهده می کنید.

جدول ۵

گروه کشورها	درصد نرخ بی سوادی بزرگسالان (به طور متوسط)	نرخ مرگ و میر نوزادان (در هر ۱۰۰۰ نفر)	امید به زندگی در بدو تولد
۵۰ کشور در حال توسعه (با پایین ترین سطح درآمد سرانه)	بیش از ۳۵ درصد	بیش از ۱۰۰	کمتر از ۵۰ سال
۲۲ کشور توسعه یافته	کمتر از ۱ درصد	کمتر از ۶	بیش از ۷۸ سال

فعالیت ۳-۴

آمار مربوط به کشور ایران را با گروه کشورهای موجود در جدول مقایسه کنید.

پرسش

- ۱- چرا مطالعه‌ی مبحث توسعه‌ی اقتصادی دارای اهمیت بسیار است؟
- ۲- تولید یک کارخانه‌ی خودروسازی در سال ۸۶، هشتاد هزار و در سال ۸۷، نود هزار دستگاه از همان نوع بوده است. به نظر شما، این کارخانه با رشد روبه‌رو بوده است یا توسعه؟ چرا؟
- ۳- برای اندازه‌گیری میزان توسعه، از چه معیارهایی استفاده می‌کنند؟
- ۴- چرا به‌طور قطع نمی‌توان از معیار درآمد سرانه برای اندازه‌گیری توسعه استفاده کرد؟

آیا راه‌حلی برای از بین بردن فقر وجود دارد؟

مقدمه

در چند دهه‌ی اخیر، مباحث مربوط به توسعه‌ی اقتصادی شاهد تحولات چشم‌گیری بوده است. از جمله‌ی این تحولات تغییر در نگرش به مسائل توسعه است؛ برای مثال، در گذشته هدف اصلی برنامه‌ریزی‌های اقتصادی تأکید بر «رشد اقتصادی» بدون توجه به مسائلی نظیر فقر و نحوه‌ی توزیع تولید بین اقشار مختلف جامعه بود.

به همین دلیل، اقتصاددانان به دنبال یافتن روش‌هایی بودند که تا حد امکان «پس‌انداز» را که یکی از منابع اصلی تأمین سرمایه است، افزایش دهند.

از سوی دیگر، براساس یک اصل اقتصادی در گروه‌های بالای درآمدی در مقایسه با افراد کم‌درآمد، «میل‌نهایی به مصرف» کم‌تر و در نتیجه، «میل‌نهایی به پس‌انداز» بیش‌تر است؛ از همین رو، اعتقاد بر این بود که نابرابری در توزیع درآمد سبب افزایش پس‌انداز ملی می‌شود و این امر افزایش سرمایه‌گذاری و رشد بیش‌تر اقتصادی را به همراه خواهد داشت.

تجربه‌ی کشورهای توسعه‌یافته در گذشته صحت این نظریه را تأیید می‌کند اما درستی این موضوع در مورد کشورهای در حال توسعه در عمل مورد تردید است. دلیل این تردید آن است که بسیاری از کشورهای در حال توسعه در دهه‌های گذشته نرخ‌های رشد اقتصادی مثبتی را تجربه کرده‌اند ولی در مجموع، سطح زندگی بخش بزرگی از جمعیت آن‌ها ثابت مانده و حتی کاهش نیز یافته است؛ در نتیجه، رشد اقتصادی در ریشه‌کن کردن یا حتی کاهش «فقر مطلق»^۱ گسترده در این جوامع ناموفق بوده است.

۱- اصطلاح «فقر مطلق» در مقابل «فقر نسبی» به کار می‌رود. تفاوت بین این دو واژه در صفحه بعد آمده است.

به این ترتیب، در حال حاضر یکی از اهداف اصلی برنامه‌ریزی‌های اقتصادی در کشورهای در حال توسعه، کاهش فاصله‌ی دهک‌های درآمدی، نابود کردن فقر و تأمین حداقل رفاه اجتماعی برای عموم مردم است.

«رفاه اجتماعی» نیز به معنای ایجاد سلامت در جسم و روح افراد جامعه، ترویج دانش و کاهش نابه‌هنجاری‌های اجتماعی است و این امر فقط در صورت از بین رفتن فقر و کاهش نابرابری‌ها تحقق می‌یابد؛ به همین دلیل، شاید بهترین ملاک برای تعیین سطح رفاه اجتماعی یک جامعه، آگاهی یافتن از وضعیت فقر و توزیع درآمد در آن جامعه باشد؛ زیرا هر قدر فقر در جامعه‌ای کم‌تر و توزیع درآمدها مناسب‌تر باشد، رفاه مردم آن جامعه بیش‌تر خواهد بود.

فقر مطلق و فقر نسبی

کلمه‌ی فقر به‌طور عام مفهومی نسبی دارد؛ به این معنا که حتی در کشورهای توسعه یافته و ثروتمند، کسانی که در طبقات پایین جامعه قرار دارند، خود را نسبت به طبقات بالا فقیر احساس می‌کنند؛ به بیان دیگر، در «فقر نسبی» درآمد افراد نسبت به یکدیگر سنجیده می‌شود و افرادی که درآمد کم‌تری دارند، نسبت به افراد با درآمد بالاتر فقیر محسوب می‌شوند اما در مبحث توسعه‌ی اقتصادی، مفهوم نسبی فقر مورد نظر نیست بلکه منظور از فقر، «فقر مطلق» است.



در اصطلاح اقتصادی، فقیر (مطلق) کسی است که درآمد لازم برای بقا و حفظ سلامت جسمی و روحی خود را نداشته باشد؛ به بیان دیگر، در یک جامعه افرادی که درآمد آن‌ها از سطح حداقل درآمد معیشتی معین کم‌تر باشد، زیر «خط فقر» قرار دارند. این درآمد معیشتی

در حدی است که فرد قادر به تأمین نیازهای اولیه‌ی خود نظیر غذا، پوشاک، مسکن، بهداشت، آموزش در حد کسب سواد و حداقل تفریح برای حفظ سلامت روحی نخواهد بود. به هر حال، نکته‌ی قابل توجه این که سطح حداقل معیشت از یک کشور به کشور دیگر یا از یک منطقه به منطقه‌ی دیگر متفاوت است و این امر منعکس‌کننده‌ی تفاوت در نیازهاست؛ به عبارت دیگر، در هر جامعه با توجه به شرایط اقتصادی، عادت‌های مصرفی و سلیقه‌ی مردم می‌توان حداقل درآمد را برای تأمین نیازهای اولیه و سطح زندگی متعارف محاسبه کرد و آن را معیار تعیین خط فقر در آن جامعه قرار داد.

معمولاً با در نظر گرفتن دو شاخص درآمد سرانه و میزان نابرابری در توزیع درآمد می‌توان تصویری از وسعت و اندازه‌ی فقر در هر کشور به دست آورد. هر چه سطح درآمد سرانه در کشوری پایین‌تر باشد، میزان فقر عمومی نسبت به کشوری با درآمد سرانه‌ی بالاتر بیش‌تر است. به‌طور مشابه، در هر سطحی از درآمد سرانه، هر چه توزیع درآمد در کشوری نسبت به کشور دیگر ناعادلانه‌تر باشد، میزان فقیر در آن کشور بیش‌تر است.

فعالیت ۴-۴

در منطقه‌ای که شما زندگی می‌کنید، یک خانواده با چه میزان درآمد می‌تواند نیازهای اساسی خود را برطرف کند؟ در این باره تحقیق کنید.

توزیع درآمد و معیار سنجش آن

از جمله مشکلات اساسی بر سر راه توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، توزیع نامتعادل درآمدهاست. تحلیل‌گران اقتصادی-اجتماعی معتقدند که فقر، افق دید افراد را محدود می‌کند و آن‌ها را از هرگونه مشارکت مؤثر و سازنده بازمی‌دارد. کاهش فقر از طریق توزیع عادلانه‌تر درآمد، انگیزه‌ی مادی و روانی نیرومندی برای جلب مشارکت گسترده‌ی همگان در فرایند توسعه فراهم می‌آورد؛ در حالی که اختلاف درآمد وسیع و فقر گسترده می‌تواند مانعی قوی بر سر راه پیشرفت اقتصادی باشد.

برای سنجش وضعیت توزیع درآمد در جوامع چندین معیار متفاوت وجود دارد؛ یکی از این معیارهای ساده و مفید شاخص «دهک»هاست. برای تشکیل این معیار، مردم کشور را به ده گروه جمعیتی مساوی تقسیم می‌کنند. در طبقه‌بندی این ده گروه، سطح درآمد از کم‌ترین به بیش‌ترین مدنظر قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، گروه اول که ۱۰ درصد اولیهی جمعیت را تشکیل می‌دهند، کم‌ترین درصد درآمد ملی و ۱۰ درصد آخر بیش‌ترین درصد درآمد ملی را دارند. آمارهای مربوط به سهم این دهک‌ها در جامعه چگونگی توزیع درآمد را نشان می‌دهد. جدول ۶ بیانگر چگونگی توزیع درآمد در ایران در سال ۱۳۷۷ است.

با محاسبه‌ی نسبت دهک دهم به دهک اول در کشورهای مختلف، شاخصی به دست می‌آید که برای مقایسه‌ی وضعیت توزیع درآمد بین آن‌ها به کار می‌رود. هر چه این نسبت بیش‌تر باشد، توزیع درآمد در آن جامعه نامناسب‌تر است. در بعضی مواقع ۲۰ درصد بالا را نسبت به ۲۰ درصد پایین جامعه یا ۱۰ درصد بالا را نسبت به ۴۰ درصد پایین می‌سنجند.

جدول ۶ - وضعیت توزیع درآمد در ایران در سال ۱۳۷۷

۴ درصد	سهم دهک اول
۵ درصد	سهم دهک دوم
۶ درصد	سهم دهک سوم
۷ درصد	سهم دهک چهارم
۹ درصد	سهم دهک پنجم
۹ درصد	سهم دهک ششم
۱۰ درصد	سهم دهک هفتم
۱۲ درصد	سهم دهک هشتم
۱۵ درصد	سهم دهک نهم
۲۳ درصد	سهم دهک دهم
۱۰۰ درصد درآمد ملی	۱۰۰ درصد جمعیت کشور

سیاست کاهش فقر و نابرابری

برای مبارزه با فقر و نابرابری باید سیاست‌های مناسب را به کار گرفت. مسلماً برقراری یک سیستم مناسب و کارآمد مالیاتی از مهم‌ترین ابزارهای مقابله با نابرابری توزیع درآمد است. اگر با به کارگیری یک نظام صحیح مالیاتی، توزیع مجدد درآمد به نحو قانونی صورت پذیرد، تفاوت میان درآمد و ثروت یک گروه محدود و اکثریت چشم‌گیر مردم کاهش می‌یابد.

اصلاح ساختار توزیع درآمد و عادلانه‌تر کردن آن و مقابله با فقر مستلزم بهبود وضعیت اقتصادی به‌ویژه در زمینه‌ی تولید صنعتی است. انسان به مثابه‌ی مهم‌ترین عامل تولید، به آموزش و تأمین اقتصادی – اجتماعی نیاز دارد و هرگونه سرمایه‌گذاری در این زمینه‌ها به افزایش بهره‌وری نیروی کار و به تبع آن، بالا رفتن درآمد ملی منجر می‌شود. در شرایط توزیع ناعادلانه‌ی درآمد و وجود فقر گسترده، هرگونه برنامه‌ریزی برای ارتقای جامعه و رشد اقتصادی با سدّی نفوذناپذیر روبه‌رو خواهد شد. در مقابل، توزیع عادلانه‌ی درآمدها و کاهش فقر می‌تواند انگیزه‌ی قدرتمندی برای همکاری و مشارکت عموم افراد جامعه در فرایند توسعه‌ی سالم اقتصادی ایجاد کند. در جامعه‌ای که بیش‌تر افراد آن در فقر به سر می‌برند و به ناامیدی و عدم اعتماد به خود دچارند، حرکت به سمت توسعه‌ی اقتصادی با موانع جدی مواجه خواهد شد. اعمال سیاست‌هایی به منظور بهبود شرایط نامطلوب زندگی، روحیه‌ی امید و اطمینان نسبت به آینده را در مردم تقویت می‌کند و انسجام و همکاری بیش‌تری در اجرای برنامه‌های توسعه پدید می‌آورد.

فعالیت ۴-۵

به نظر شما، چه عواملی می‌تواند نظام مالیاتی را به منظور رفع فقر در جامعه بهبود بخشد؟ در این مورد در کلاس گفت‌وگو کنید.

پرسش

- ۱- رابطه‌ی نابرابری در توزیع درآمد و رشد اقتصادی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید؟
- ۲- مهم‌ترین معیاری را که به وسیله‌ی آن می‌توان از سطح رفاه اجتماعی در جامعه مطلع شد، نام ببرید و در مورد آن توضیح دهید.
- ۳- معیار خط فقر چیست و چه چیزی را در جامعه مشخص می‌کند؟
- ۴- از چه معیاری برای سنجش وضعیت توزیع درآمد استفاده می‌شود؟ توضیح دهید.
- ۵- مهم‌ترین ابزاری که به وسیله‌ی آن می‌توان با نابرابری توزیع درآمد مقابله کرد، کدام است؟
- ۶- برنامه‌ریزان اقتصادی برای رسیدن به توسعه باید به چه عاملی توجه کنند؟ چرا؟

دولت تا چه حد می‌تواند در توسعه‌ی اقتصادی مؤثر باشد؟

در حال حاضر، توسعه‌ی اقتصادی برای تمامی جوامع، یک هدف مهم به شمار می‌رود. کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته می‌کوشند خود را از قید و بند توسعه نیافتگی برهانند و با دستیابی به توسعه‌ی اقتصادی، شرایط مناسبی را برای زندگی افراد جامعه فراهم کنند.

در این شرایط، دولت‌های این کشورها نیز با مسائل توسعه‌ی اقتصادی درگیرند. بسیاری از آن‌ها با جدیت تمام تلاش می‌کنند تا حرکت به سمت توسعه‌ی اقتصادی را در جامعه آغاز کنند یا آن را سرعت بخشند.

به همین دلیل، بحث مربوط به نقش دولت در جریان توسعه‌ی اقتصادی جوامع بحثی جدی و پراهمیت است.

نقش دولت در جریان توسعه‌ی اقتصادی، یکی از مظاهر دخالت دولت در اقتصاد است. درباره‌ی این نقش دو دیدگاه عمده به شرح زیر مطرح است:

۱- دیدگاه طرفداران اقتصاد آزاد

این گروه دخالت دولت را در اقتصاد رد می‌کنند و آن را موجب کند شدن حرکت جوامع به سمت پیشرفت می‌دانند. آن‌ها معتقدند که دولت با دخالت در اقتصاد باعث گسترش ناکارایی و کاهش تحرک بخش خصوصی می‌شود. دولت به جای مردم تصمیم می‌گیرد و این امر نظم اقتصادی جامعه را برهم می‌زند. آن‌ها به هم‌زمانی دوران انقلاب صنعتی و حاکمیت و گسترش اندیشه‌ی اقتصاد آزاد

اشاره می‌کنند و می‌گویند جوامع غربی فقط زمانی که دخالت دولت در اقتصاد محدود شد، توانستند حرکت به سمت توسعه را شروع کنند.

آن‌ها برای اثبات ادعای خود، شواهد فراوانی از ناکارایی و اقدامات نادرست دولت‌ها در عرصه‌ی اقتصاد - در جوامع توسعه یافته و توسعه نیافته - را ارائه می‌کنند و در نهایت، نتیجه می‌گیرند که اگر دولت‌ها در اقتصاد دخالت نکنند و فقط به مسائل غیراقتصادی جامعه بپردازند، این‌گونه مشکلات پیش نمی‌آید و جامعه مجبور به تحمل هزینه‌های ناشی از ناکارایی‌ها نمی‌شود.

۲- دیدگاه طرفداران مداخله‌ی دولت

این گروه، در عرصه‌ی اقتصاد برای دولت نقشی جدی قائل‌اند و معتقدند که دولت از عوامل مؤثر در توسعه‌ی اقتصادی است و در این زمینه وظیفه‌ی ویژه‌ای برعهده دارد.

به اعتقاد این گروه از اقتصاددانان، جوامع در حال توسعه‌ی امروزی برای طی مرحله‌ی توسعه به دولتی کارآمد و قوی نیاز دارند که با جدیت هدف توسعه را دنبال کند. آن‌ها می‌گویند که جوامع در حال توسعه بدون حضور دولت‌ها نمی‌توانند در مسیر توسعه گام بردارند یا دست کم حرکتشان بسیار دشوار خواهد بود. استدلال این گروه به طور خلاصه به شرح زیر است:

«کشورهای توسعه یافته‌ی امروزی زمانی حرکت خود را به سمت توسعه آغاز کردند که در عرصه‌ی صنعت، تجارت و شاید از آن مهم‌تر، علم و اندیشه و تحولات اجتماعی، رقیب نداشتند؛ به عبارت دیگر، این کشورها در زمانی شروع به پیشرفت کردند که در دیگر کشورهای جهان اندیشه‌ی پیشرفت و توسعه مفهومی نداشت؛ از این رو، به راحتی توانستند با نفوذ به بازارهای جهان و کسب سرمایه‌ی فراوان اقتصاد خود را تقویت کنند و مراحل اولیه‌ی توسعه را به خوبی پشت سر بگذارند.

به نوبه‌ی خود، در مراحل بعدی که فاصله‌ی کشورهای توسعه یافته با کشورهای دیگر، از نظر صنعت و ثروت، بیش تر شد، پیشرفت آن‌ها شتاب بیش تری گرفت؛ برعکس، کشورهای عقب مانده یا در حال توسعه‌ی امروزی، در زمانی قدم در راه توسعه گذاشتند که از همان ابتدا رقیبان بزرگ و پر قدرتی را در کنار خود داشته‌اند.»

مؤسسات تجاری و تولیدی این کشورها، رقبای بسیار سرسخت و بزرگی در کشورهای توسعه یافته دارند که امکان و فرصت فعالیت گسترده و کسب تجربه را به آن‌ها نمی‌دهند؛ بدین ترتیب، حضور این مؤسسات در کشورهای دیگر کم رنگ و ضعیف می‌شود و حتی در داخل کشور خودشان هم در رقابت با شرکت‌های بزرگ، موقعیت مناسبی نخواهند داشت. در کشورهای در حال توسعه، دولت با اعمال مدیریت بر جریان توسعه‌ی کشور و تجهیز منابع و امکانات می‌تواند شتاب حرکت به سمت توسعه را تا حد امکان افزایش دهد. به اعتقاد این گروه از اقتصاددانان، برخلاف تصور رایج، حرکت توسعه‌ی کشورهای توسعه یافته‌ی امروزی کاملاً بدون دخالت دولت‌ها و به عبارت دیگر، براساس اصل آزادی اقتصادی نبوده است.

برای مثال، نقش دولت آلمان در جریان توسعه‌ی این کشور در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم بسیار محسوس و مشهود است.

هر یک از دو دیدگاه ذکر شده نکات مثبت و منفی قابل توجهی دارند؛ از یک سو، ادعای توسعه بر پایه‌ی اقتصاد بدون حضور دولت، تا حدی ضعیف و غیر قابل دفاع است. از سوی دیگر، دخالت دولت در اقتصاد کشورهای در حال توسعه، تجربه‌ی چندان مطلوبی نبوده است.

امروزه برخی از کارشناسان و تحلیل‌گران به این باور رسیده‌اند که کشورهای در حال توسعه در مراحل اولیه‌ی توسعه به حضور دولتی مقتدر و کارآمد که با جدیت چرخ‌های اقتصاد را به حرکت درآورد، نیازمندند اما هر قدر که کشور در مسیر توسعه پیش برود و مراحل اولیه را پشت سر بگذارد، نیاز به حضور دولت کم تر احساس می‌شود؛ به عبارت

دیگر با پیشرفت کشور، بخش خصوصی نوپا و تازه کار آن قدر تجربه به دست می‌آورد که بهتر از دولت می‌تواند از پس کارها برآید. در این زمان، دیگر حمایت دولت نه تنها مشکلی را حل نمی‌کند بلکه می‌تواند برای اقتصاد کشور مشکل‌ساز هم باشد.

این کارشناسان رابطه‌ی دولت و بخش خصوصی را به رابطه‌ی پدر و مادر با فرزندشان تشبیه می‌کنند. کودک در سنین پایین هنوز تجربه و توان کافی برای اداره‌ی امور خود را ندارد و والدین با نظارت کافی از او مراقبت می‌کنند. اما با گذشت زمان و رشد جسمی و فکری کودک و رسیدن او به سن نوجوانی و جوانی، نیاز به این نظارت و مراقبت کاهش می‌یابد. در این حال، فرزند که دیگر بزرگ شده و تجربه‌ی کافی به دست آورده است، خود می‌تواند بسیاری از کارهایش را به طور مستقل انجام دهد.

دولت و توسعه در ایران

در طول چند قرن اخیر، کشور ما از نظر اقتصادی، سیاسی و اجتماعی فراز و نشیب‌های مهمی را پشت سر گذاشته و مسیر دشواری را طی کرده است. زمانی که جوامع اروپایی با پشت سر گذاشتن مراحل اولیه‌ی انقلاب صنعتی، در مسیر توسعه و پیشرفت‌های سریع قدم برمی‌داشتند، ایران به دلیل شرایط خاص اجتماعی – سیاسی خود در مسیری نامناسب قرار گرفت و مدت‌ها از توسعه و تحول بازماند؛ به همین دلیل، کشور ما در شرایط حاضر از کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود و برای جبران این عقب‌ماندگی باید به‌سختی تلاش و جدیت کند.

سؤالی که در این جا مطرح می‌شود، این است که دولت در جریان توسعه‌ی ایران در چند قرن اخیر چه نقشی داشته است؟

در پاسخ به این سؤال می‌توان این بخش از تاریخ معاصر ایران را به سه دوره‌ی متمایز تقسیم کرد:

۱- قبل از سال ۱۳۰۰ هجری شمسی

۲- از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ (سال پیروزی انقلاب اسلامی)

۳- بعد از سال ۱۳۵۷ تاکنون.

الف - دولت و توسعه در سال‌های قبل از ۱۳۰۰: دوران حکومت صفویه در ایران مصادف با دوران تغییر و تحول سریع در اروپا و شکل‌گیری قدرت‌های بزرگ در آن قاره بود. دولت‌های اروپایی با تجهیز ناوگان خود به رقابت شدید نظامی و تجاری با یکدیگر و استعمار پرداختند. این رقابت و هم‌چنین استعمار موجب تسریع جریان پیشرفت این کشورها شد. آن‌ها از یک سو با چنگ انداختن بر دارایی‌های سایر ملت‌های جهان به ثروت‌اندوزی پرداختند و از سوی دیگر، در رقابت با یکدیگر به نوسازی سریع صنایع و تولیدات خود اقدام کردند.

در این ایام، ایران از کانون تحولات به دور بود و حاکمان وقت تصور درستی از شرایط جهان و وظایف خطیر تاریخی خود نداشتند؛ بدین جهت نتوانستند با انتخاب روش درست و بهره‌برداری از شرایط خاص آن زمان، جریان توسعه و نوسازی را آغاز کنند. دولت ایران در آن زمان هزینه‌های خود را با گرفتن مالیات از مردم تأمین می‌کرد. البته در دوران بعضی از حکام وقت تلاش‌هایی نیز در جهت عمران و آبادانی ایران صورت می‌گرفت. کاروان‌سراها، راه‌ها، بنادر و پل‌ها ساخته می‌شدند اما به دلیل درک نادرست از شرایط جهان، عمده‌ی تلاش صرف خلق آثار هنری و معماری می‌شد تا انتخاب سیاست‌های درست و گسترش صنایع پایه و ارتقای سطح علم و دانش در کشور.

همین وضع با شدت و ضعف در دوران بعد از صفویه هم ادامه یافت و بجز دوره‌های کوتاه آرامش و تلاش برای آبادانی کشور، عمده‌ی تلاش حاکمان برای تحکیم پایه‌های حکومت خود، افزودن بر خزانه از طریق غارت دسترنج مردم و اعطای امتیازات به وابستگان و خادمان خود و نیز تأمین هزینه‌های گزاف دربار و تجملات صرف می‌شد.

طبعاً در چنین شرایطی نمی‌توان به شکل‌گیری توسعه در کشور با اتکا به سیاست‌های دولت امید داشت.

در دوران قاجار، بی‌کفایتی و عیاشی حکام به اوج رسید و ایران فرصت طلایی خود را برای جبران عقب‌ماندگی نسبت به اروپا - که در آن زمان هنوز چشم‌گیر نشده بود - از

دست داد.

به بیان مختصر، حکومت‌های ایران از صفویه تا قاجاریه، درک درستی از توسعه نداشتند. در عین حال، اکثر حاکمان این دوران فاقد کفایت لازم برای اداره‌ی امور کشور بودند و بیش‌تر به کسب قدرت و منافع شخصی خود می‌اندیشیدند.

ب- دولت و توسعه از ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷: این دوران با حکومت رضاخان و تشکیل سلسله‌ی پهلوی آغاز می‌شود و تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ادامه می‌یابد. ویژگی عمده‌ی این دوره، وابستگی شدید و سرسپردگی حاکمان به قدرت‌های بیگانه است. حاکمان دوره‌ی پهلوی چون از همان ابتدای کار به بیگانگان وابستگی مطلق داشتند و برای اجرای سیاست‌های قدرت‌های بزرگ روی کار آمده بودند، خود را خادم قدرت‌های استکباری این دوران می‌دانستند.

وظیفه‌ی عمده‌ی این حاکمان این بود که جریان نوسازی و توسعه‌ی ایران را به صورتی مجازی و بیمارگونه شکل بدهند و ظواهری از توسعه را در ایران به نمایش بگذارند، به گونه‌ای که وابستگی ایران به قدرت‌های بزرگ روز به روز بیش‌تر شود و در عین حال، با استناد به توسعه‌ی ظاهری و نمایشی بتوانند ملت را به اشتباه بیندازند و مخالفان وطن دوست خود را نزد ملت بی‌اعتبار کنند. اگر دولت پهلوی به چنین هدفی دست می‌یافت، قدرت‌های بزرگ بدون هراس از بیداری و قیام ملت می‌توانستند ثروت‌های این ملت را غارت کنند. در این دوران، دولت حضوری گسترده در عرصه‌ی اقتصاد کشور داشت و توانست سازمان و تشکیلات خود را نوسازی کند و شکل جدیدتری به خود بگیرد. در عین حال، نظام نوینی را در مالیات‌گیری و بودجه‌بندی کشور پدید آورد. از سوی دیگر، در نتیجه‌ی افزایش درآمدهای نفتی، قدرت اقتصادی دولت افزایش یافت. در این زمان، دولت با هدف ایجاد توسعه‌ی ظاهری و نمایشی، به اجرای طرح‌های عمرانی متعدد در کشور پرداخت و بدین ترتیب، بخشی از درآمدهای نفتی کشور صرف ساخت و ساز شد. کارخانه‌ها و مؤسسات زیادی شکل گرفتند و دولت به عنوان یک کارفرمای بزرگ در عرصه‌ی اقتصاد مطرح شد. در دوران پهلوی، به رغم گسترش برخی صنایع و افزایش تولیدات صنعتی و بهبود

برخی شاخص‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، ایران به توسعه دست نیافت و با افزایش وابستگی اقتصادی به خارج و رشد مصرف‌گرایی، بیماری اقتصاد ایران شدیدتر و مسیر توسعه‌ی آن دشوارتر شد.

فعالیت ۶-۴

در مورد تحولات اقتصادی ایران از سال ۱۳۰۰ تا زمان پیروزی انقلاب گفت‌وگو

کنید.

پ- دولت و توسعه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی: با پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن‌ماه ۱۳۵۷، ملت ایران بر سرنوشت خود حاکم شد؛ بساط حاکمان وابسته به بیگانه را از کشور برچید و با تصمیم و عزم خود و بدون توجه به خواست و اراده‌ی مستکبران جهان‌خوار، حرکت به سمت توسعه را آغاز کرد.

انقلاب اسلامی وارث اقتصادی بیمار و به شدت وابسته بود. در سال‌های اول بعد از پیروزی انقلاب، به دو دلیل نقش دولت و حضور آن در اقتصاد افزایش یافت:

۱- به دنبال اعلام قانون ملی شدن بعضی از فعالیت‌های اقتصادی، اداره‌ی تعداد قابل توجهی از کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی - تجاری به دولت سپرده شد؛ بدین ترتیب، محدوده‌ی عمل دولت گسترش یافت. این کارخانه‌ها و مؤسسات تولیدی - تجاری عمدتاً متعلق به وابستگان دربار بود و آن‌ها با غارت ثروت ملت، مالکیت این واحدها را تصاحب کرده بودند. این افراد در ماه‌های آخر حکومت پهلوی، با استقرار از بانک‌ها بسیاری از ذخایر کشور را به خارج منتقل کردند و خود نیز گریختند و در نتیجه، کارخانه‌های آنان به تملک بانک‌ها و دولت درآمد.

۲- با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران - که با حمایت قدرت‌های بزرگ جهان شکل گرفت - و نیز محاصره‌ی اقتصادی ایران از طرف قدرت‌های بزرگ - که با هدف تضعیف بنیه‌ی اقتصادی و دفاعی کشور انجام گرفت - شرایطی پدید آمد که دولت به ناچار و ناخواسته در عرصه‌ی اقتصادی کشور حضور یافت و با هدف جلوگیری از تشدید بحران‌ها و

نابسامانی‌های اقتصادی و اجتماعی، به فعالیت در این عرصه پرداخت؛ به عبارت دیگر، به طور ناخواسته به یک کارفرمای بزرگ تبدیل شد.

فعالیت ۴-۷

در مورد تحولات اقتصادی ایران از پیروزی انقلاب تا پایان دهه‌ی اول انقلاب گفت‌وگو کنید.

در دهه‌ی دوم عمر انقلاب اسلامی، دولت با هدف کاهش ابعاد فعالیت خود در اقتصاد و دادن آزادی عمل بیش‌تر به بخش خصوصی، تلاش‌هایی را آغاز کرد. در این ایام، سیاست کلی دولت تشویق مردم به فعالیت هر چه بیش‌تر در عرصه‌ی اقتصاد و واگذاری کارخانه‌ها و شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی بود که این روند هم چنان ادامه دارد؛ به این ترتیب، زمینه‌ی لازم برای افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی فراهم شده و حرکت به سمت رشد و توسعه‌ی اقتصادی واقعی امکان‌پذیر شد.

در سال‌های اخیر دولت کوشیده است با بازنگری در نقش خود در عرصه‌ی اقتصاد و رفع کاستی‌ها و مشکلات خویش ضمن کاهش ابعاد فعالیت و به عبارت دیگر کوچک‌تر ساختن خود، بر کارآمدی خویش بیفزاید و به دولتی کوچک ولی کارآمد تبدیل شود. در این سال‌ها و پس از آن، تلاش برای افزایش سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، جذب سرمایه‌گذاری خارجی، افزایش کارایی و بهره‌وری در عرصه‌ی اقتصاد به‌ویژه در چارچوب سیاست‌های اجرایی اصل ۴۴ قانون اساسی، هم چنان ادامه یافته است.

فعالیت ۴-۸

در مورد سیاست دولت در زمینه‌ی اداره‌ی اقتصاد جامعه در سال‌های اخیر گفت‌وگو کنید.

پرسش

- ۱- چرا طرفداران اقتصاد آزاد با دخالت دولت در اقتصاد مخالف‌اند؟
- ۲- دیدگاه طرفداران مداخله‌ی دولت در اقتصاد را به اختصار بیان کنید.
- ۳- به نظر شما، تشبیه رابطه‌ی دولت و بخش خصوصی به رابطه‌ی پدر و مادر با فرزندانشان صحیح است؟ چرا؟